



و



اظهار نظرها

آقای مدیر محترم

مجله خاطرات و حید

شرحی در مجله خاطرات و حید شماره ۹ و ۱۰ بقلم صدرالاشراف درج گردیده که اشاره بنام این جانب نموده خواهشمندم توضیحات مختصر ذیل را برای روشن شدن موضوع در مجله مرقوم دارید موجب امتنان است .

ایشان نوشته اند که «آقاخان محلاتی مبلغی که يك فقره آن صد هزار تومان بود باختیار شیر و خورشید سرخ گذاشت که تمام آن مبلغ باختیار خسروانی که وکیل دوره ۱۵ و ۱۶ بود گذارده شد و همین پولها خرج انتخابات میشد بنا بر این مانعیتوانستیم از حیث مخارج با او مقابله کنیم معذک اگر مخالفت دولت و مأمورین محل و نیز

نفاق اهل کمره نبود و کالت دکتر صدر مسلم بود ، اولاً پولی که آقا خان محلاتی به اختیار شیر خورشید سرخ که تحت ریاست و نظارت عالیہ والا حضرت شمس پهلوی اداره میشود گذارده است بی حساب نبوده که به اختیار من بگذارند تا بمصرف انتخاب خود برسانم .

ثانیاً همه میدانند که برعکس ایشان اقدام کردند که این پول با توصیه خود ایشان به آخوندهای محل داده شود تا بتوانند برای انتخاب پسرش دکتر صدر غیر مستقیم خرج کرده و زمینہ را حاضر کنند و همین کار هم شد - ایشان در اینجا نقل وارونه میزنند البته اگر شیر و خورشید سرخ لازم بداند در این باب توضیحاتی خواهد داد . همانطور که خود ایشان می نویسند نفاق بین اهالی کمره بود باید دانست که نه تنها نفاق بین

نامه‌ها

و

اظہار نظرها

دوست عزیز

جناب آقای وحیدنیا

مدیر محترم مجله وحید

همانطوریکه اطلاع دارید مجله وحید و مجله خاطرات وحید را با دقت کامل مطالعه می‌نمایم و حقاً باید آفرین بهمت والای جنابعالی گفت که از نظر آزادیخواهی راه و رسم آزادگان را در عالم مطبوعات شیوه مرضیه خود قرار داده‌اید. رویه و نیت جناب‌عالی در انتشار مجله خاطرات با آنکه از هر جهت پسندیده و قابل تمجید است باینیت بعضی از نویسندگان خاطرات تطبیق نمیکنند زیرا بتدریج در صفحات مجله خاطرات ملاحظه می‌شود که بعضی از نویسندگان عزیز امروز در مقام توجیه مرام و مسلک دیروز خود و ولینعمت خود می‌باشند. و بعید نمی‌بینم که اگر جلوگیری نشود احوال گذشته را تکرار و از ذکر خاطرات پر خطرات دل‌آزادخواهان دیروز و امروز را رنجور و لطمه بحیثیت و شرافت آنان که عمری بی‌مزد و منت خدمت‌گزاری ملک و ملت نموده‌اند بزنند. پدر در پدر تهرانی‌الاصل هستم و از حال غالب رجال آگاهی و وقوف کامل در چهل سال اخیر دارم با این وصف بخود

اهالی کمره بود بلکه در تمام نقاط محلات نفاق یعنی مخالفت بر علیه پسر ایشان وجود داشت بطوریکه برای ابراز مخالفت و انزجار موقع ورود کتر صدر اهالی سر راه او یک رأس الاغ قربانی کردند. اینکه مینویسد شهاب خسروانی تمول زیاد دارم حاضرم تمول خود را بانصف تمول ایشان و پسرشان معاوضه کنم. همه میدانند که من در محلات چه اقداماتی برای عمران محل کرده‌ام اما ایشان برای استفاده از آب قم و نیم ورچه کرده‌اند و مقداری هم از اراضی شهرداری را به باغ محلات خود اضافه کرده و غصب کرده‌اند عفت قلم اجازه نمی‌دهد که اشعاری که اهالی محل راجع به دزدیدن آب نیم ور سروده‌اند در اینجا بنویسم سابقه راجع به سنگهای تراورتن و معاف نمودن سنگهای ملکی ایشان از مالیات بعنوان اینکه سنگهای درجه اول نیستند که بمصرف مجلس سنا رسیده نیز بدیهی است که محتاج به توضیح نیست با تقدیم احترامات شهاب خسروانی

تذکر دوستانه

اجازه نمی‌دهم که سنگ دشنام بر پیکر بیجان سیاستمداران گذشته بزنم و این عمل را خارج از روش جوانمردان می‌دانم و الا سخن گفتنی بسیار است و در یکی دو مقام هم اسمی از اراک تمند در آن مجله برده شد که اگر این اعتقاد را نداشتیم بسیاری از مطالب را برای سرگرمی خوانندگان عزیز مجله خاطرات و حید یادداشت می‌کردم. اصولاً حمله مطبوعاتی بمردم بی‌دفاع که قدرت دفاعی هم ندارند آنهم باین شدت با قلب بسیاری از حقایق صحیح نیست.

اظهار نظر و اجتهاد نسبت بکفتار غرض آلود گذشتگان بدون دانستن مقتضیات زمان کار مشکلی است.

این اصل و ضابطه از نظر کلی گوئی گفته نشد بلکه شخصاً در بسیاری از اینموارد اطلاعاتی داشته و دارم که تحقیقاً نویسنده بی‌گناه آن اطلاع را بعلمت عدم حضور و عدم امکان درک زمان و مکان ندارد. بنا براتب حق نیست که با نیش قلم توانای خود حیثیت مرد بی‌دفاعی را جریحه دار سازد. بعنوان یک دوست دیرین پیشنهاد می‌نمایم که اولاً:

این نوع مقالات را در هیئتی متشکل از مردان صاحب نظر و مطلع و بصیر قبل از درج مطرح فرمائید و در صورت تصویب به

انتشار آن مبادرت فرمائید.

در ثانی نسبت ببعضی از نویسندگان که خود بخوبی غرض ورزی آن‌ها را می‌دانید از درج نوشتجات آنها خودداری فرمائید.

ثالثاً - اگر به جهاتی علاقمند بدرج چنین مقاله‌ای یا خاطره‌ای شدید لاقلاً از خود سلب مسئولیت بنمائید تا برای خوانندگان این توهم پیدا نشود که جناب عالی هم عقیده این چنین نویسنده‌ای می‌باشید.

رابعاً - ادامه درج مقالات موافق و مخالف گو آنکه مجله را موقه ممتاز میسازد و لسی در نتیجه دشمنی خسانوادگی ایجاد می‌نماید که تصور نمی‌کنم جناب عالی برای این کار سرمایه گذاری کرده باشید.

بهر صورت معتقدم مقالات و خاطرات بی نظرو بی خطر زیاد است و مجله خاطرات می‌تواند از این راه بمقصود واقعی خود برسد و لو آنکه در هر ماه اجازه ندهید مقالات غرض آلود یا مقالاتی که نویسنده عزیز تحت تأثیر منفذین زمان قرار گرفته است چاپ شود.

با تقدیم احترام

مس - معاون اسبق نخست وزیر

رضاشاه کبیر و رئیس املاک اختصاصی

نامه ها
و
اظهار نظرها

دوست ارجمندم

جناب دکتر وحیدنیا

ابتکار ماهنامه وحید در انتشار گاهنامه
خاطرات یاد آور آن مصرع معروف است که
می گوید : گل بود به سبزه نیز آراسته شد
باور بفرمائید از همان روز اول که
این دسته گل دماغ پرور را دیدم و سوسه
شدم که من هم در این مجموعه خواندنی
(و ماندنی) چیزی ولو برسم یاد بود -
بنویسم اما هر قدر که در لوح خاطرات خود
کاویدم چیز قابلی برای خوانندگان گرانقدر
شما نیافتم ، پس نخواستم که ران ملخ نزد
سلیمان برم . اما از آنجا که خدا سبب
ساز است در شماره اخیر مجله خاطرات ،
خاطره ای از سرکار سرهنگک بازنشسته
میر گلو خواندم که فرصتی بدستم آمد تا
چند سطری برسم توضیح بنویسم .
سرکار سرهنگک بازنشسته میر گلو
ضمن شرح خاطرات خود از دوران ریاست
شهربانی نوشهر چند جا از جد من ذکر
خیر کرده منتهای همه جا بجای علی اکبر خان

شعبانی ، علی اکبر خان شهابی نوشته شده بود
که چون آقای میر گلو علاوه بر سالها
همکاری با آن مرحوم اهل زرنند و شهریار
هستند و با ما نسبت دوری هم دارند تصور
میکنم که این اشتباه از ناحیه ایشان نبوده
بلکه اشتباه چاپی بواسطه تشابه کلمات
شعبانی و شهابی بوده است .

با استفاده از فرصت برای مزید اطلاع
خوانندگان خاطرات وحید اضافه کنم که
جد من مرحوم علی اکبر خان شعبانی پیش
از آنکه افشار طوس رئیس املاک اختصاصی
مازندران بشود ریاست املاک مازندران را
بعده داشته و پس از آن به ریاست املاک
تنکابن منصوب گردیده است . تا آنجا که
بنده پیاد می آورم از مرزان آباد تارامسر
جزء حوزه ماموریت علی اکبر خان بوده
و بهمین جهت هر وقت که رضاشاه کبیر به
قصد سرکشی به آن نواحی تشریف میبرد
علی اکبر خان تارامسر آباد به استقبال
موکب ماوکانه میرفته است . در یکی از
سفرها که رضا شاه کبیر در شاه چشمه
(بین مرزان آباد و جالوس) برای استراحت
و صرف چای توقف می فرمایند جای رئیس
املاک را در صف مستقبلین خالی می بینند .
پس می پرسند :

- علی اکبر کجاست ؟

جناب آقای دکتر وحید نیا

چندی پیش نامهای تحت عنوان « چگونگی مراجعت سید محمد طباطبائی به ایران » برای مجله فرستادم که متضمن توضیحی بر نوشته آقای ابراهیم صفائی ، در برداشت ایشان در قسمتی از شرح حال شادروان طباطبائی در مجلد ۱ رهبران مشروطه بود، که در شماره ۸ درج گردید. در شماره ۹ مجله، آقای صفائی در مقام پاسخگویی به نوشته این جناب مرقوم فرموده بودند که فکر ایجاد مجلس و مشروطه بعد از تحصن در سفارت انگلیس به فکر آزادیخواهان تزیق شد ، و گرنه پیش از آن تاریخ تمامی خواستهها فقط و فقط در عزل و برکناری عینالدوله و غایت تشکیل عدالتخانه خلاصه می شده و بدین ترتیب بزعم خود ، ظن و گمان خواننده را در اینکه فکر انقلاب به وسیله خارجیها به آزادیخواهان تلقین و تفهیم شده ، تبدیل به یقین کرده اند .

چنین اظهار نظر و ابراز عقیده ای از شأن ایشان که بقول خود سالیان متمادی صرف مطالعه و تحقیق و بررسی دقیق تاریخ این مملکت کرده اند ، بدور است . چرا که ، محققان که ادعای مطالعه صحیح دارد و مدعی است با مطالعات چند ساله ، مجلدات « رهبران مشروطه » را جمع آوری و منتشر کرده است (بگذاریم

(علی اکبر خان از افسران قزاقخانه بوده و رضا شاه کبیر از قدیم او را بهمین نام صدا میکردند)

در اینموقع بدخواهان موقع را مناسب دانسته بنای بدگویی از علی اکبر خان را میگذارند ولسی شاه اعتنائی نمیکنند و همینکه مسافتی از شاه چشمه دور میشوند اتومبیلی را ملاحظه می کنند که به کوه اصابت کرد و جنازه ای در کنار آن افتاده است ... آن جنازه متعلق به علی اکبر خان شعبانی رئیس املاک اختصاصی بود که در نیمه راه استقبال از پدر تاجدارش اتومبیل او به کوه اصابت کرده و بقتل رسیده بود . اینک در جوار مرقد مطهر امامزاده حسن در جنوب غربی تهران ، آرامگاهی قرار دارد که بر سر در آن نوشته اند : این مقبره به امر مبارک اعلیحضرت همایون رضا شاه پهلوی پیاس خدمات مرحوم علی اکبر خان شعبانی بنا شده است ... روانشان شاد .

ارادتمند: علی شعبانی

نامه‌ها

و

اظهار نظرها

از اینکه عده‌ای صاحب مقام امروزی را نیز جزء رهبران مشروطه جا زده‌اند (با چنین ابراز عقیده‌ای، نفی تمامی مجاهدات مردم این مملکت که با نثار خون خودشان نهال آزادی را در این ملک آبیاری کرده‌اند، نشان دهنده این واقعیت است که سایر آراه و نظریاتشان نیز چیزی از همین قماش است. اگر بست نشینی گناه غیر قابل بخشایشی است (چنانکه ایشان چنین ادعا کرده‌اند) پس آن خیل عظیم مردان بست نشین صدر مشروطه که بسیاری از آنها در جریان مبارزات بعدی جان شیرین ، در راه آزادی و حریت و رسیدن به مشروطه از دست دادند گناهکارند . و بعد اینکه بست نشینی گناه است که در حال و هوا و فضای بیگانه بسر بریم - آنان که بیگانه - پرستی کردند به مال و مقام رسیدند - اما این مردان - جان باختند و آن مردان که از مادیات گذشتند (در رأس آنها روان - شاد سید محمد طباطبائی) به چه رسیدند؟ سید محمد طباطبائی از بیگانه به سود امیال انسانی ، پاك و وطن پرستانه خویش بهره گرفت و در راه این امیال

زندگانی مادیش را فدا کرد .

آیا از بست نشینی چه به او رسید ؟ نه باغی ، نه خانه‌ای ، نه ثروتی - بلکه تنها نام نیکی که مشروطیت ایران با آن پیوندی ناگسستنی خورده است .

آنکه از بیگانه سود جست و بهدش رسید (که هدف در جهت رفاه و خوشبختی ملتش بود) گناهکار نیست . آن طرف دنیا مردی را دارند که مدعیند رفاه و خوشبختی برایشان آورده (حال این ادعا اثبات شده یا نه به کنار) او را هم درواگن پلمپ شده آلمانی‌ها به کشورش برگرداندند .

آیا می‌توان به این سادگی انقلاب راستین ملتی را با بستن نام خارجی و بیگانه بر آن لکه‌دار کرد .

این قبیل نظریات، ادای روشنفکری درآوردن نیست ؟ این بزرگترین اهانت به جانباختن است که با ایشار خون خود پرچم آزادی و حریت را در این مملکت باهتزار درآوردند .

نشر چنین عقایدی است که به ترویج بی‌ایمانی نسبت بمقدسات ملی در جوانان کمک می‌کند . والسلام .

باتقدیم احترام
محمد حسن طباطبائی

چه نوع خاطرات را باید بنویسیم

و سود خاطر ه نویسی
چیست؟

ورود من فقط يك دقیقه توانست درشته
کلام استاد را قطع کند، آنهم برای آن بود
که استاد به احوال پرس برق آسائی ازم
پرداخت و بلافاصله بسر مطالب رفت و سکوت
را برقرار ساخت، البته نه سکوت اجباری
بلکه سکوت عاشقانه که صاحب سخن را
بر سر کار آورد بدیهی است حلاوت کلام استاد
آنرا عمیق تر کرده و مستمعین را تحت الشعاع
قرار می داد. با تبحر بهای که از اخلاق استاد
داشتیم و دانستم که در چنین موقعی نمیتوان
کلام او را قطع کرد یا در پیرامون ما سخن
فیه توضیحی داد یا پرسشی نمود زیرا بیم
آن می رفت که داستان «هذه شقة تهدرت»
تجدید شود و کیسه آتشی که بیرون آمده
فرو رود و موجب ناراحتی استاد گردد. مگر
آن که ساعتی صبر نموده سپس از این سر میز
مستطیل شکل که استاد آن طرفش نشسته بود
بپا خاسته و هر دو دست خود را بعلاقت تسلیم
بالا برده با صدائی بلندتر از صدای دور که
استاد اجازه حرف زدن بخواهم که آن خارج
از نزاکت می نمود، روی این اصل آتش
را خاموشی گزیده و هر گونه گفت جو در
پیرامون سخن را از مشافهه به مکاتبه
موکول کردم و اینک این گفتار را بدان
منظور می نویسم که نوعی نامه سرگشاده
است و باشد که از نگرش استاد بگذرد.



بعد از آنکه نزدیک به یکسال با
مجلات «وحید» و «خاطرات و وحید» همکاری
داشتیم، روزی بدان نیت که به اداره مجله
رفته، دارنده محترم مجلات مزبور و سایر
همکاران قلمی ام را زیارت و هم تجدید ادرات
کنم براه افتادم.

لدی الورد به آستانه در اداره مجله
باطنین گسترده صدائی که همگی راهروها
و اطاقها را پر کرده بود مواجه شدم،
چون صدا را می شناختم قهراً صاحب آنرا
هم بجا آورده و دانستم که استاد نازیدن عصر
ما در آنجا تشریف دارند، همین که بسالن
پذیرائی وارد شدم آقای دکتر و وحید نیا که
فقط عکس مرا دیده بود بایک نگاه گذرا
مرا شناختند و تعارف کردند و دیگران نیز
از ایشان تبعیت نمودند و من مشغول دست
دادن شدم و استدعا نمودن که بنشینند و بدنیال
صندلی خالی گشتند که بنشینم.

آن شب استاد پرستیدنی صحبت‌های متفرقه‌ای داشتند که یکی درباره نحوه قیمت گذاری به کتب خطی و قدیم بود و دیگری در خصوص قضاوت مورخین نسبت به آغا محمدخان قاجار و دیگر شاهان قاجاریه که هیچکدام ارتباطی بمن نداشت و آنچه بمن مربوط بود و بعنوان مثال نامی ازمن برده شد «نحوه خاطره نویسی» بود. مینی براین که خاطرات نویسان بدان گونه که شاید و باید حقیقت را نمی‌نویسند بلکه اغلب‌شان دلپادهای خود را پابوشی از تزکیه نفس و خود بزرگ نمودن بقلم می‌آورند و دراین قلم آوردن نیز همگی اوراق پرونده خاطرات خود را ورق نمی‌زنند و ناگفته پیدا است که چنین ولنگاری کمکی بتاریخ نخواهد کرد سهل است تاریخ را از مسیر حقیقی خارج خواهد ساخت، بویژه که کسانی دچار نیسان شده خاطرات ساختگی برایشان بنویسند. خاطرات راستین مینمایند و امثال «آشباک» کمتر یافت می‌شوند که حافظه توانا داشته و از ذکر جزئیات هم صرف نظر ننمایند.

از این فرمایشات استاد اجل استنباط این بنده نگارنده این شد که استاد نسبت به خاطراتی که در مجله وحید می‌آید صدر صد ممتقد نیستند و اگر اعتقادی داشته باشند از سی درصد تجاوز نمی‌کند، آن‌ها از آن بابت که ممکن است در میان نوشته‌ها ناخود آگاه خستوش گونه‌ای بقلم آید و همو کلیدی گردد برای گشودن قسمت مقفل و مکتوم خاطرات صاحب خاطره. فرمایشات استاد صحیح است و توضیحاتی را در این باره لازم می‌آورد.

من که «آشباک» در این توضیحات

نه برای خود نمودن بلکه برای آن که معلوم شود نظر استاد را خوب درک کرده چون شاگردی در برابر ایشان درس پس می‌دهم و در این باورم که هیچ نوشته و مدرکی مانند خاطرات افراد، خاصه افراد دست اندر کار در یک رژیم یا در یک دوره از عمر مملکت بتاریخ آن مملکت کمک نمی‌کند، حتی آنانی هم که بعنوان «مورخ» اقدام به نوشتن تاریخ یک زبان معین مینمایند خالی از حجب و بغض نیستند یعنی یا مجذوب بوده‌اند یا مرعوب و یا بنا به تشخیص خود هدفی داشته و می‌خواسته‌اند، بدان هدف برسند و یا آن‌ها را به کرسی آماج بنشانند مگر مورخین خیلی استثنائی چون «پلوتارک» و «بیهقی» درازمنه دیرینه و «کسروی» در زمان نزدیک و اگر چه آنها نیز شاید صد درصد بی‌یک سونباشند (۱) تا چه رسد بمورخین چون: «ابن عرب‌شاه» و «شرف‌الدین یزدی» که یکی تاریخ دوره تیموری را بر سر بی و آن دیگری بفارسی نوشته‌اند و چون اولی دشمن خونی و دومی چاکر بی‌چونی تیمور بوده‌اند لذا هیچیک نتوانسته‌اند بذکر حقایق تاریخی توفیق یافته و آن‌چنان تاریخی بنویسند که منظور نظر آن‌ها تولد فرانس بوده است و می‌گوید:

«تاریخ واقعی آنست که در آن از شرایط و کیفیات زندگانی ملل بحث شده و بما بیاموزد که فلان ملت در فلان عصر در حالات مختلفه زندگانی اجتماعی خود چه قسم تولید و مصرف داشته‌اند و چه نوع رسومی را تن در داده بوده‌اند، نوشتن

چنین تاریخی دیگر فن نیست بلکه علم است.

پس بنظر می‌رسد که برای بوجود آوردن يك این چنین تاریخ مطلوب جز خاطرات شخصی افراد در زمینه‌های مختلف نمیتواند مفید فایده واقع گردد؛ این خاطرات افراد گوناگون است که از اوضاع سیاسی و لشکری و اتفاقات مهمه هر عصر و زمانی مربوط به پیش آمدهای اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و روحی ولو نحو قمار کردن و میزان پرد و باخت طبقات بالای جامعه صحبتی بمیان آورده و حتی المقهور علل و اسباب نهانی و پشت پرده‌ای هر دوره را روشن کرده و تاریخ را از شکل سر بسته و مکتوم ماندن خارج سازد؛ بشرطی که خاطره نویس همواره وجدان خود را حکم قرار داده و حقیقت را بقلم آورد خواه آن که از خودش مایه گذارده و باعترافات نظیر اعترافات ژان ژاک رسونیاز پیدا کند، این گونه خاطرات که جویبار کوچکی از رودخانه عظیم تاریخ است اگر در غار تلوم پنهان شود بعد از دهها سال به دریای تاریخ خواهد پیوست و شرط اساسی آن عجزین بودن با حقیقت است نه آن که هر خاطره نویسی حساب سود و زیان خود و خانواده اش را کرده و خواسته باشد در حال و آینده از آن خاطره بهره برداری کند. شماه زندگانی، من، ترو تسکی را بخوانید تا ببینید اودر ضمن بیان دلدادهای خود چگونه از روی جنازه آبرو و حیثیت و بزرگ نمائی خود می‌گذرد و برای شمردن اشتباهات خود به

چه اعترافات وحشت آوری دست میزند که وقتی مینویسد در فلان مورد پس از ماهها دست و پا زدن میان مرگ و زندگی از هیچ چیز همه چیز ساختم بی اختیار خواننده می‌پذیرد، در میان رجال قدیمی ما کدام است که با این صراحت بتواند اشتباهات خود را شمرده و بگوید همه چیز را به هیچ مبدل کرد؟

یا «زندگانی من» کسروی را بخوانید که چنان معترف است که با پای برهنه و شکم گرسنه جنگلهای مازندران پیموده تا بانجام فلان وظیفه اداری توفیق یابد و به دنبال آن وقتی از توفیقات خود سخن میراند شما آن را بساور می‌کنید چرا که خمیره‌ای از راستی دارد، نه مثل خاطرات نویسی دوست دیرینه نگارنده که بکلی از جاده واقع گوئی کنار افتاده خاطره سازی می‌کند که «در اوایل جوانیم فلان والی مقتدر بهمان ایالت بزرگ با دادن پول و وا گذاردن مقام از من خواست که با او همکاری کنم و من نپذیرفتم...» و نداند که هنوز همسالان او زنده هستند و از جزئیات زندگانی پر نشیب و فراز او که هر گوشه اش قهرمانانه و هر قدهش مهمتر از خواستن يك والی برای همکاری است خبر دارند و يك چنین اظهاراتی را برای وی کوچک می‌شمارند یا آن دیگر رجل که هیچوقت برای خود تالی و نظیر نمی‌شناسد: در فلان نهضت همه کاره و دوست باره بوده است و نمی‌داند که هنوز هستند کسانی که در پنجاه سال قبل پاکت محتوی گزارش او را بر علیه زعیم یگانه

آن نهضت از کیمه پست کونسولگری فلان
شهرستان بدست آورده و بنظر زعیم انقلاب
رسانیده و او را بازداشت کرده بودند ...
نه ، نه این گونه خاطره نویسی وارونه و
دروغ آمیز بدرد نمی خورد و بددلی نسبت
بتاریخ است.

بهر حال از شرایط دیگر خاطره نویسی
این است که دست کم زندگی يك نسل را
پشت سر گذارده و از اتفاقات آن زمان
صحبت کنند تا نسبت به نسل جدید آموزنده
باشد نه آنکه خاطراتش مربوط به زمان
حال بوده و از آن نیز آن قسمت را نقل کند
که بفعش می باشد و این نتیجه رادر چشم
گیرد که « ما همه کردیم کار خویش را -
تو بجناب ریش خیر اندیش را ، خیر این نه
درست است.

باید دانست که هر خاطره ای يك چور
بتاریخ مملکت یاری می رساند یکی در سطح
و دیگری در عمق ، فرضاً اگر من در
خاطراتم این تصویر را داده باشم که :
در سال ۱۳۱۹ در يك کوچه پس کوچه ای
آشنائی را دیدم که از توی بقیچه که زیر
بغلش بود عبائی در آورد و به دوش انداخت
و پارچه سفیدی به دور سر بست و وقتی علت
پرسیدم اشاره به درب خانه ای کرد و بخنده
گفت « می خواهم يك کار قاچاقی انجام دهم
بعد دانستم که برای روزه خواندن میرفته
است . از خواندن این مطلب نسل آینده
استنباط خواهد کرد که محدودیت بس سختی
در مسائل این چنانی وجود داشته است که
البته به سطح زندگی مربوط می شود ... اما
اگر مرحوم تقی زاده می نوشت که روز

بمباران مجلس شورای ملی چرا و با چه
مقدماتی و چگونه به سفارت خانه انگلیسی
در تهران پناهیده است آن در عمق تاریخ
اثر می گذاشت و پشت پرده را میدرید ،
چنانکه يك جمله کوتاه آن مرحوم از
خاطراتش که در جواب عباس میرزای
اسفندری در مجلس گفت که « من در
موضوع تجدید قرار داد نفت آلت فعلی بیش
نبوده ام ، مورث ماجرای مهمی شد و ملت
ایران از آن اتخاذ سند کرد و نهضت عظیم
ملی شدن نفت را پیش آورد .

از این جهت است که باید در کسب خاطرات
به کسانی مراجعه شود که در عصر و زمان
معینی مهره شطرنج سیاسی بوده و در صحنه
عمل بازیگریهائی داشته اند ، بمانند مرحوم
سید ضیاء الدین که اگر خاطراتش را بدرستی
می نوشت چه رازهایی از پرده بیرون نمی افتاد
اگر چه قسمتی را در مجلس گفت و بیشترین
کارهای سوم حوت ۱۲۹۹ را به گردن گرفت
یا اگر « طوماری » که مرحوم مدرس در
زمان توقف و توقیف خود در خواب نوشته
و چند روز مانده ب فوتش آن را به مامور
مراقبت خود که مریدش شده بوده سپرده و
گفته بود که آن را به پسرش برساند ، از
بین نرفته بود ، چه اسرار دست اولی بتاریخ
ایران افزوده نمی شد ، اما افسوس که مامور
مزبور بعد از مرگ مرادش در جلوی چشمش
از ترس مفرط ، آن را سوزانده و از بین
برده بود که حکایتی دارد جالب ۲ ...
آری اینطور خاطرات دست اول از اشخاص
دست اندر کار ارزش دیگری دارد و چونانکه

از خاطرات چرچیل در میابیم که در اوایل جنگ جهانگیر دوم دولت انگلیس چه حال زاری داشته و یا در کنفرانس تهران اسنالین چه کلاه گشادی بسر آنها گذاشته است . که اگر آن خاطره را کسی می نوشت که دستی از دور بسر آتش داشته و از قیامت خبری شنیده بوده آن تاثیر را نمی بخشیده است .

باید این نکته را هم بگویم که هر خاطره ای از زاویه ویژه ای تاریخ مملکتی را پر بار و مفر دار می کند ، من باب مثل اگر من در ضمن خاطرات دوران خدمتم بنویسم که وقتی که دو سال به تمام شدن دوره خدمتم مانده بود می خواستند بعد از گذشتن يك ماه فلان همقطارم را بازنشسته سازند ، ولی مدت دو سال من تمام شده و بازنشسته گردیدم و از آن تاریخ تاکنون ده سال می گذرد هنوز يك ماه باقیمانده خدمت همقطار مزبور تمام نشده سهل است که در این مدت به ماموریت های مهمی رفته و از هر ماموریت با پرونده برگشته ، باز هم مشغول خدمت است و مفرزوم محترم .. از این حکایت خواننده آینده وجود تبمیض و ناروا کاری و حق کشی و ناجوانمردانه ای را استنباط خواهد کرد و خواهد دانست ضعیف پامال بوده و قوی فارغ البال .. اما اگر بیاد آوریم . داستان « خاطرات زندان » عبدالقدیر آزاد را که در سال ۱۳۲۰ و ۱۳۲۱ در روزنامه خود می نوشت و بعد از بیان سرگذشت ۵۳ نفر معروف بدانجا رسیده بود که از علیمردان خان بختیاری

نقل قول می کرد که : در جنگ بین الملل اول ما خوانین بختیاری با ویلهلم امپراطور آلمان مکاتبه مستقیم داشتیم و در مدت ده و بیست روز جواب می گرفتیم ولی چون جنگ شدت رسید ، از دفتر ویلهلم بما نوشتند که چون کار زیاد شده شما یک نفر از شخصیت های وطن پرست و مورد اعتماد و ناسیونالیست خودتان که در برلن باشد یا بتواند ببرلن بیاید و بماند معرفی کنید تا مادر مسائل مهم با او وارد مذاکره کردیم و نیازی بمکاتبه در جزئیات نداشته باشیم . ما خوانین دسته جمعی و کالت یا نمایندگی نامه ای نوشته آقای ... را که در برلن بود معرفی نمودیم ، لیکن جواب بتأخیر افتاد و پس از مدتی نامه تأسف آوری رسید مبنی بر این که شما چقدر غافل و ساده دل هستید ، از وقتی که آن شخص معرفی شده از لندن به برلن آمده تحت نظر پلیس ما بوده و متأسفانه بر ما معلوم شده است که ایشان به نفع دولت دیگری کار می کند نه به نفع دولت شما .. آنچه بیاد دارم مطلب در این زمینه بود ولی چون اثر عمقی داشت و آن شخص محترم در حال حیات بود فوراً دستگاه آن روز بحرکت درآمد و روزنامه «آزاد» توقیف شد و بعد از رفع توقیف نیز مجاز نگردید که آن خاطرات را ادامه بدهد . بدیهی است این نوع خاطرات اثر اصولی خواهد داشت و اکنون نیز اگر اشخاص مطلقاً پیدا شوند و فرضاً علت علت واقعی خود کشی فلان وزیر مقتدر را که درسی و چند سال قبل اتفاق افتاده ،

بنویسند یا ارتباط نهانی آن را با الفوق قرارداد
 نفت بلوچستان روشن سازند در تاریخ
 سیاسی ما اثر بسزائی خواهد گذاشت ...
 نه آنکه فلان آدم در خاطراتش بنویسد که
 در بهمان سال که من بازداشت شده بودم
 قصیده‌ای در زندان گفته و به نخست وزیر
 وقت فرستادم همان موجب رهائی من شد،
 این طور خاطره جزافشگری روح تملق در
 افراد حاصل دیگری ندارد. البته هر کس
 لیاقت خاطره نویسی را ندارد، خصوصاً که
 پاره خاطرات وجود دارد که نوشتن آن
 مردانگی و حریت ضمیر می‌خواهد و قدرت
 اعتراف ژان ژاک روسوئی لازم می‌آورد، مثلاً
 اگر کسی از خود بگذرد و بخاطر اصلاح
 اجتماع بنویسد که: در فلان دوره انتخابات
 واقعه در بیست و سی سال قبل با وجود آن
 که من رقبای انتخاباتی معروف و زمینه‌دار
 ولایق و باسواد زیادی داشتم و هر یک دارای
 آراء طبیعی بودند و برعکس آنها من نه
 زمینه داشتم و نه معرفیت و نه استعداد و
 آدمی بودم عادی تر از عادی و هرگز قحط
 الرجال آب لیمو هم نبود مهنه ناگهان و
 بی هیچ دلیل و قانون منطقی از صندوق سر
 در آوردم و علل و جهات نامرئی آن این بود
 و راههایی را که طی کرده بودم این، یا آن
 دیگری وجدان خود را جلو چشم گرفته یا
 چشم وجدان و یکتور هو گورا در پشت سر
 خود دیده بنویسد وقتی صندوق فلان شهرک
 باسم من پر شد اهالی محل آن را سنگ
 باران کردند و گفتند: ما این آدم را
 نمی‌شناسیم و دیگری را برگزیده‌ایم، اما
 چون من قبلاً از فلان راه وارد شده بودم به

سر و صد و مردم ترتیب اثری داده نشد،
 این خاطرات افشاگر ماهیت رژیمهای
 مربوط در دنیا میتواند باشد.
 یا آن دیگر کسی خود را در جای
 «نصوح» آن توبه‌گر معروف بگذراد و
 بنویسد تا قبل از ۲۸ مراد سال ۱۳۳۲
 در فلان حزب مخالف عضو برجسته بودم
 و آن روز تاریخی هم حرکات ناشایست و
 شرم‌آوری نسبت به مقدسات مملکت کردم، با
 اینحال اکنون در فلان مقام بزرگ قرار
 دارم که اگر دیگری بجای من بود از بلاک
 لیست بیرون نمی‌شد و آنکاه شروع کند به
 نوشتن راههایی را که پیموده و وسائلی که
 بدان مثبت شده و کفش‌هایی را که زده‌تا
 توانسته گذشته را بفراموشی بسپارد و در
 عین حال مقبول و محترم هم باشد. اینهاست
 خاطرات ارزنده نه آنکه کسرا بمداین
 بدو می‌کرد عدالت ...

باید گفت: همه چیز را همگان دانند
 تاریخ همه‌جانبه‌گشوری در سینه افراد آن
 کشور است، سرهنگی که از زمان ستوان
 یکمی بپسند مأمور دستگیری دورجل معروف
 بنام «نصرت الدوله فیروز» و «تیمورتاش
 سردار معظم خراسانی» بوده خاطراتی از
 روحیه و قوت ضعف آنها داشت که راستی
 شنیدنی نود که اگر ننویسد در سینه او
 مدفون خواهد ماند و به جریان تاریخ نخواهد
 پیوست. در بعضی خاطرات امید و استقامت
 موج میزند چون خاطرات مرحوم شیخ‌الملك
 اورنگه برخی منبع تاریخی می‌شود چون
 «خاطرات امین‌الدوله» و یا «یادداشت‌های
 ژنرال ادنسترویل»، از خاطرات، دومی

درمی یابیم که «میرزا کوچک خان آزادبخواه»
 باشرف و وطن پرست منصف و زعم عالیقدری
 بوده ولی عیبی که داشت به پاره افکار پوچ
 معتقد بودومی گفت: ایران باید مال ایرانی
 باشد، و نیز خاطراتی هستند که اثر بسزائی
 در مملکت می گذارند، مثل «خاطرات خانه
 اموات»، نوشته داستایوسکی که بعد از
 مراجعت از تبعیدگاه سبیری نوشت. درباره
 آن «اشنوان تسوایک» اطریشی مینویسد:
 از جمله کارهایی که دیگرگونی
 اجتماع روسیه را تسریع کرد یکی هم این
 کتاب بود. زیرا وقتی ملت روسیه آن را
 خواندند همه چشمها پر از اشک شد و باز
 همه آن چشمهای اشک آلود بدنبال واقعه
 گشت و عجبا که همه بیک نقطه دوخته شد
 که برای آنان آشنا بود. . .

فراموش نباید کرد که بوجب جریان
 زندگی یا بر حسب تصادف بعضی افراد در
 مصب رودخانه اتفاقات واقع می گردند که
 اگر خاطرات راستین خود را بنویسند نیای
 بشریت جداً تصمیم خواهد گرفت که برای
 نسل های آینده فکر اساسی بکنند و
 از تجدید و تکرار بعضی کارهای هولناک و
 چندش آور جلوگیری نماید، و آن خاطرات
 افرادی چون «بریا» مسئول کپوی روسیه
 «آیلمن» مأمور تیره درون تصفیه یهودیان
 و امثال آنان می باشد. . .

بطور کلی هرچه خاطره نویس زیاد
 باشد و خاطرات زیادتر نوشته شود بهمان
 اندازه در پر کردن خلاء تاریخ سودمند
 خواهد بود. چنانکه باوجود گذشتن هفتاد
 سال از تاریخ مشروطه ایران هنوز هم

خاطره و ذاکره. و هر یادآوری چیز تازه ای
 را برای ما برملا می سازد که اگر اینها
 جمع آوری نشود فاجعه ای برای تاریخ ما
 محسوب خواهد شد و خداوند روان «کسروی»
 را شاد گرداند که در موقع خود توانست از
 بدست آوردن آنها تاریخ واقعی مشروطه
 را بنویسد ولو آنکه صد درصد نتوانسته باشد
 از آنها بهره بردارد. خود نگارنده هر وقت
 بتبیریز رفته و با کسانی از پیر مردان و بن سالان
 مواجه شده ام مطلب تازه ای شنیده ام بدون
 آنکه درجائی خوانده باشم، کتاب «همر»
 زمستارخان، اینجانب بیشتر ترکیب یافته از
 این نوع خاطرات است، باز هم خاطراتی
 در سینه هاست که نیاز به برم بفرستن دارد. . .
 مثلاً قضایائی که در دوروز مانده به سقوط
 قیام شیخ محمد خیابانی خاصه در شب سقوط
 رخ داد، تاکنون در جائی نیامده و هم
 اکنون در حافظه نزدیکان آن مرحوم که
 در سنین بالاتر از هفتاد هستند بایگانی است
 و اگر بیرون آورده نشود با آنان زیر خاک
 خواهد رفت، هنوز از اسرار واقعی اقدامات
 حاج مخبر السلطنه در تبریز برای ترور
 کردن امیر حشمت نیساری آن گردمشهور
 و مشروطه در سینه برخی از معمارم مرحوم
 امیر حشمت محفوظ است که متأسفانه آنان
 نیز پادر رکاب رحلت و مسافرت از این
 دنیا می باشند که باید هرچه زودتر نوشته
 شود.

از این رو به اقدامات دارنده مجله
 و خاطرات وحیده باید نازید و احترام گذاشت

بقیه مقاله سیاست و تلاش

بازگشت از مسافرت مسکو هم این مطلب را باستحضارتان رسانیدم و اگر آنروز کناررفته بودیدم خودتان بزرگ و بزرگتر میشدید هم مملکت اینطور دچار بی نظمی و اختلال نمیشد .

پس از این مطلب مجلس را سکوت عمیقی فروگرفت که شاید پنج شش دقیقه طول کشید .

میزبان ما که با تدارک مقدماتی خیال میکرد کاری از پیش خواهد برد و اکنون می بیند نقشه هایش نقش بر آب شده با ملایمت و مدارا که شیوه مخصوص نیک پور بود در کرد بدکتر طاهری و گفت شما مرد معجزی هستید امروز که مجال هست تا خرابی ها بقول خودتان جبران شود چرا کوتاهی میکنید. دکتر طاهری تودار فقط یک جمله جواب داد . کی من گفتم مجال هست که شما نقل میکنید . سپس گفت من و دولت آبادی امشب آمده ایم بمنزل آقای نیک پور فقط و فقط بسابقه دوستی و رفاقت. کار مملکت مخصوصاً در اینوضع و حال بدست مانست که وزیر یا امیر بشویم. مادوستان و همکاران سیاسی داریم که همگی احساس خطر نسبت بمملکت کرده و اختلاف سلیقه هارا دور ریخته همکاری میکنیم . و یک کلمه هم بدون مشورت با آنها نمی توانیم جواب بدهیم . احمد قوام بعد از یکساعت بلند شد رفت ولی نیک پور گفت جناب اشرف اجازه فرمائید ما باز هم با آقایان بحث کرده نتیجه را باطلاع عالی برسانیم .

بقیه دارد

بقیه نامه ها و اظهار نظرها

و آن را تشویق و تائید کرد که با تحمل زحمات مادی و معنوی به کسب و جلب خاطرات و خاطره نویسان دست زده و امید است که توفیق ربیع ایشان گردد .

در پایان انتظار دارد که استاد اجل دریافتها و بیرون کشیهای مخلص را از ژرفای نظرات قبول فرموده و بر آن صحه بگذارند ... بمنه و کرمه .

۱ از جمله بعد از سوء قصد اول وقتی که به مرحوم کسروی می گفتند به هند یا بیروت رفته و در آنجا افکار خود را منتشر کند . می گفت : من تاریخ مشروطه را شاهنامه و از نوشته و معلوم کرده ام که از خصایل بارز قهرمانان کتاب من ترک نکردن سنگرهایشان بوده است، در یوچنین صورتی که نه روا خواهد بود که من به وارونه گفته عمل کرده و سنگر مبارزه را ترک کنم . ۹ .

۲ - داستان این « طومار » که در هشتاد صفحه در کاغذ بزرگ بوده است شنیدنی است و بمقاله ویژه احتیاج دارد که در خود اکنون نیست . فقط این نکته را روشن باید کرد که در بعد از شهر یور ۱۲۲۰ خاطراتی که به نام « مدرس » در روزنامه « اقدام » نوشته میشد و تیراژ آن را بالا برده بود ، بقلم مرحوم حایری زاده یزدی بوده است و در زدیف اطلاعات دست دوم نه آنکه بقلم خود مدرس باشد .